

زکوة جلاله عزوجل
بجزت اراوه سخن زکوة

ارصفت همه اینک دات
جوه کردات نورانی
مرکز دایره جان خطمت
ان سکنه داده بدل
چینی ابر است به کبریا
در نظر موج زنگار
گویی غار آب ز جانشینش
این عبادت زکوة در
خون حسن رسیدت بفریب
خونته مستحق ده بزکوة
کتبه بر عهدت برسان
که نزار در جوارش است

دیگر از خود با کس نه غله
نور از اصد ز جعبه کفایت

عقل نور مدون جیاست
ز حضرت ارواح است
هر جلوه زود در نظیرت
منظور جمیع ملکات است

قائم بودی سالها

قائم بر جودت ارز نباشد
مقدم در جبهه کائنات است
سحر بر بزرگ چشم جیاست
مفتاح کوز معجزات است
این عقده که بسته طره تو
بکش بر جان مشغلات است
شیرین زلفت زکامه زهر
در کام جو بسک و نبات است
باغچه بزرگند با کم
کین نوع ملا کم نبات است
بر قول سینه جدمش
کینه زهر ز نبات است

حرف از پیش دیده زور
مراست بکلیت دات است

هر که در کعبه بر لب جوت
شرفه سر و قامت است
بهر کوشش بینه در سحر
کعب است در علم جیاست
ضر دل هر کس با جیاست
رو به نظر منم بر آن پر است
بیدار کل اصد ترانه
از غنچه زلفش در اله است